

رودی، برودی، بروید، می‌رودی، می‌رودید، همی‌رودی، همی‌رودید، همی‌برودی، همی‌برودید، می‌برودی، بروید، رودا، همی‌رودا، می‌رودا، نه‌برود، بنرود، نه‌همی‌رود، نمی‌رود، همی‌نرود، می‌نرود، نرودهمی، بنرودی، می‌نرودی، نه‌همی‌رود، همی‌نمی‌توانم، نه... رود، نارود^۳ ودها شکل دیگر.

اینک مثال برای این نمونه‌ها در آثار قدیم :

گر قدم در عشق محکم داریشی مذهب این زلف پر خم داریشی (منطق‌الطیر).

چون مکتوب بخوانی از قلعه بیرون آئی و با طاهرشاه صلح کنی و دخترت رادرکنار او کنی (دارابنامه بیغمی ص ۳۵ ج ۱ بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ اول)^۴ . چون صاحب بزرگ پیش سلطان رسد در وقت ساخته باسواری انبوه پذیره‌بینه او روی وهمه پاك غارت کنی (بیهقی تصحیح دکتر فیاض ودکتر غنی ص ۵۹) . نه‌زبان کندا مادر فرزندش را (ترجمه تفسیر طبری از لازار^۵ بند ۷۶۱) .

ز بیژن مگر آگهی یا بما بدین کار هشیار بشتابما (شاهنامه ، ص ۱۰۹۸ چاپ بروخیم)

بریزاده‌ای یاسیا و خشیا که دل را به مه‌رت همی‌بخشیا

(شاهنامه ، ص ۱۰۷۶)

ای مردمان کجا همی‌روید (ترجمه تفسیر طبری از لازار^۶ بند ۳۶۹) میروم و از سر حسرت به قفا مینگرم (سعدی) . بستانم همی (بلعمی ، از لازار بند ۳۵۷) . بپرند همی (ترجمه تفسیر طبری از لازار بند ۳۵۷) . این کاریست بزرگ که می‌پیوسته آید (بیهقی ص ۲۱۴) ، و چون در ضمان سلامت آنجا رسیم گروهی را از ترکمانان می‌فرو گرفته آید آنجا (بیهقی ص ۳۹۸) . گفت ای جوان غریب بیا که ترا خواجه ما می‌بخوهد (دارابنامه طرسوسی ص ۱۱۷) . همی بیافریند (ترجمه تفسیر طبری از لازار بند ۳۵۷) . می‌بگردد (هدایة‌المتعلمین از لازار بند ۳۵۷) . همی خویشی و ولایت و دوستی ببرد

۱- در هرات گاهی بجای پسوند «ای» پسوند «اید» بکار می‌رفته است بنابراین «رودید» یا «رفتید» گونه (Variant) دیگری از «رودی» و «رفتی» (سوم شخص مفرد) است .

۲- شکلهائی مانند «رودا» و «بودا» و «کندا» را مضارع الفی و صورتهائی مانند «برودا» را مضارع «بائی‌الفی» می‌نامیم.

۳- بعضی از این شکلهای گونه‌ای از شکل دیگرند و با آن تفاوت اساسی ندارند مانند: می‌رود، همی‌رود، می‌برود و همی‌برود که همه گونه‌ای هستند از «میرود» و «میرود» که گونه‌ایست از «رودی» ولی بعضی دیگر مانند «رود» و «میرودی» و «میرود» گونه‌ای از یکدیگر نیستند بلکه هر یک فعلی خاص و جداگانه بشمار می‌روند . گاهی تشخیص اینکه کدام شکل گونه‌ایست از شکل دیگر مشکل می‌شود مثلاً معلوم نیست «رودا» گونه‌ایست از «رود» یا خود صورت جداگانه و مستقل است.

۴- مشخصات کتابها همانست که بار اول ذکر می‌شود .

۵- مراد از «لازار» کتاب «زبان کهن‌ترین آثار نثر فارسی» تألیف Gilberet Lazard است .

چاپ ۱۹۶۳ پاریس نام فرانسوی آن چنین است :

La Langue des Plus Anciens Monuments de la Prose Persane

(تاریخ بلعمی لازار بند ۳۵۷) . بمی ترسم که او ... (زین الاخبار لازار بند ۳۵۴) . بمی باید رفت (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۳۵۴) . ملك طشت دارهمان لحظه کشیش را بمی کشد (جهانگشای جوینی تصحیح قزوینی ج ۲ ص ۱۶۱) . همی داروی خشک کننده می باید (هدایة المتعلمین لازار بند ۳۵۴) .

به چه سختی از بالا همی خویش را به شیب همی افگند (وجه الدین لازار بند ۳۵۴) . همی نمی بینم (دانشنامه علائی لازار بند ۳۵۴) کلیات زمین عظیم آن يك يك جزو راهمی همی جوید (زاد المسافرین لازار بند ۳۵۴) . کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق (سعدی) . این زن زیرک می نمایند و طبع ملوکان دارد (قصص الانبیاء لازار بند ۴۷) . چنان داندی که کسی پوست شکم وی را فرو کشدی (هدایة المتعلمین ص ۴۱) تصحیح دکتر متینی چاپ اول) . شب تا سحر می نغوم اندرز کس می نشنوم (سعدی) . می ندانم تا از این غم جان برم (عطار) . به نمی توانم (طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری بند ۳۵۷ لازار) . نظر از حسن محبوب بنگرداند (مصباح الهدایة ص ۴۰۷ چاپ همائی) .

نگر تا نداری به بازی جهان نه برگردی از ننگ بی همهران

(فردوسی نقل از شاهنامه و دستور ص ۲۱۳)

چون او از دست ایشان بجست نه همانا که من نیز از آن ورطه به جهد بیرون آیم (جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱۸۷) . نه نیز هر کوکبی را افتد (التفهیم چاپ همائی ص ۱۸۰) .

اینگونه فعلهای منفی که در آنها «نه» با فعل فاصله دارد در مورد مضارع پیوسته بودن (ام، ای، است ...) فراوان است. نه روزگار این کار است (سمک عیار ج ۳ ص ۲۳) . تصحیح دکتر خانلری چاپ اول) گفت شما نه غریبید بلکه عزیزید (دارابنامه بیغمی تصحیح دکتر صفا ج ۱ ص ۵۶) .

ب - ماضی مطلق و صورتهای حاصل از آن: نمونه این صورتهای عبارتند از: رفت ، برفت ، می برفت ، همی برفت ، می رفت ، همی رفت ، می ... رفت ، همی ... رفت ، برفت ، همی ... برفت ، رفت ... همی ، همی می رفت ، رفتمانی ، برفتمانی ، رفتیمان ، رفتی ، رفتید (به جای رفتی) ، برفتی ، برفتید ، بمی رفت ، همی رفتی ، همی رفتید ، همی ... رفتی ، می ... رفتی ، همی برفتی ، همی برفتید ، می برفتید ، همی ... رفتید ، همی ... برفتی ، همی ... برفتید ، می ... برفتی ، می ... برفتید ، گفتا ، نپروردیا ، نه بگرفت ، برفت ، می نرفت ، نرفت ، نمی رفت ، همی نرفت ، بمی رفت ، نه همی رفت ، نرفت همی ، بنرفتی ، می نرفتی ، همی نرفتی ، نه همی رفتی ، نمی رفتی ، می بندادی ، می بنداد ، نه ... رفت ، نرفت ، نی ... آمدم .

اینک مثال برای اینگونه اشکال :

شربتیی از لب لعلش نجشیدیم و برفت (حافظ) اما مردمان می در رسیدند (بیهقی ص ۱۴۷ تصحیح دکتر فیاض و دکتر غنی) . و دل از خراسان و نشاپور می برنتوانست داشت (بیهقی ص ۲۰۵) . و کسان را فراز کردند تا از وی صورتهای می بنگاشتند (بیهقی ص ۱۴۳) . همی از جهان جایگاهی بجست (شاهنامه بروخیم ، ص ۱۲۸۶) . همی گفت

و میرفت دودش بسر (سعدی) . امیر با خواجه همی سخن می گفت (بیهقی ص ۱۷۰) .
آب دو چشم او بیرون همی دوید و از کوه همی فرو می شد تا جویها گشت (ترجمه تفسیر
طبری لازار بند ۳۵۴) . من این سخن که گفتم همی شما را می آزمودم (ترجمه تفسیر
طبری لازار بند ۳۵۴) .

چونکه پیدا گشت آن مهمان زدور از سراپایش همی می تافت نور (مولوی) .

عمرورا همی مال می بایست (زین الاخبار لازار بند ۳۵۴) . بمی آرامیدی (ترجمه
تفسیر طبری لازار بند ۳۵۷) . بمی دانست (اسکندرنامه لازار بند ۳۵۷) . شریعت تمام
بپذیرفتند همی (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۳۵۷) .

یهودا خشمگین می شد و وی چنان خشم گرفتید که مویهای وی به جامه برآمدید
(از منتخب سوره یوسف از تفسیر عتیق چاپ امیر کبیر) . من ایشان را می گرفتمی و
در زیر قبای خویش می کردمی و ایشان در زیر قبای من همی پریدندی و می غلطیدندی
(بیهقی ص ۱۱۳) . و از هر طرف که حمله کردی مرد بر مرد افکندی و صف مبارزان
از هم می دریدی (دارابنامه بیغمی ص ۴۲۶ ج ۱) . چون پدر بزگوار چندین هزار
فرسنگ زمین آمد این قدر هم بیامدی (سمک عیار ج ۳ ص ۲۹۹) .

مرا کاش هرگز نپروردیا چو پرورده بودی نیازردیا (فردوسی)

مرا بخوان بردندی و نان بخوردیمی و باز گشتیمی (بیهقی ص ۲۶۶) . این بندیان با
خود ببردیمی با فتح و خرمی (سمک عیار ج ۲ ص ۲۴۶) . ای پدر اگر به دنیانددیمی
هرآینه به قیامت مارا بدیدیشی (قصص الانبیاء لازار بند ۴۵۴) . اگر به جای وی زنی
بودی ما اورا به جان نگاه داشتمانی (سمک عیار ج ۲ ص ۲۰۱) . پهلوانان گفتند ای
سمک ما را بیاری می بایست خواندن تا آن اسب را گوش بگرفتمانی و بیاوردمانی
(سمک عیار ج ۱ ص ۱۶۴) . من عذاب خدا ام اگر شما گناههای بزرگ نکردتی خدا
چون من عذاب را به سر شما نفرستادی (جهانگشا ج ۱ ص ۸۱) . و گر خواستیمان که از
هم بکاهیم دورا از پنج صحاح بکاستیمان ... پس پنج جزورا ازدوازده نسبت کردیمان
و گفتیمان که سه صحاح و سده و ربعمی حاصل آمد. (مفتاح المعاملات ص ۶۴ و ۶۵
تصحیح دکتر ریاحی از مقدمه ص سی و چهار) . می بندادی (ترجمه تفسیر طبری لازار
بند ۳۵۷) . نمی برفت (زین الاخبار بند ۳۵۷ لازار) . اگر بنده بیرون شد این بندیدی
پیش خداوند در مجمعی بدان بزرگی چنین دلیری نکردی (بیهقی ص ۴۰۵) . و خواست
که همان دارات خراسانی برود و بنرفت (بیهقی ص ۴۱۲) .

ماضی مجرد گاهی با «نا» منفی میشده است مانند نادید به معنی ندید در این بیت
از گرشاسبنامه اسدی ص ۲۸۵ تصحیح یغمائی:

گرفتند چندان بی اندازه چیز که نادید کس هم بنشیند نیز

گاهی با «نی» منفی میشده است و در این صورت بین «نی» و فعل کلماتی فاصله
می افتاده است. نفی با «نی» من باب تأکید نفی بوده است و این شیوه بزودی منسوخ
شده است :

من امروز نی بهر جنگ آمدم پی پوشش و نام و ننگ آمدم
(ص ۱۷۰۹ شاهنامه بروخیم) .

نی ... آمدم = نیامدم .

گاهی بین «نه» و فعل ماضی نیز فاصله می‌افتاده است :
اندر آن توقف باید کرد که مرد نه دزدی بود (بیهقی ص ۴۳۵) . اگر نه او بودی که
مرا دلخوشی میدادی من در این چاه دیوانه گشتمی (سَمَك عیار ج ۳ ص ۲۴۹) یعنی
دزدی نبود و نبود .

گاهی این فاصله قید پیشوندی بوده است مانند نبرداشتی به جای نرداشتی مثال
از شاهنامه و دستور دکتر شفیمی :

اگر ماه را دیده بودی به راه از ایشان نبرداشتی دیده ماه
(شاهنامه بروخیم ص ۶۰۵ ج ۳) .

گاهی بین نه و فعل «به» فاصله می‌شده است :

ندیده است کسی بند بر پای من نه بگرفت شیر ژیان جان من (فردوسی)
درحالی که معمول این بوده است که هنگام اجتماع «به» و «نه» ، «به» پیش از «نه»
می‌آمده است مانند بنرفت در عبارتی که دیدیم .

ج - ماضی‌های نقلی و شکلهای حاصل از آن - در قدیم ماضی نقلی و التزامی غالباً
به‌جای هم بکار می‌رفته‌اند از این رو ما هریک از آنها را «ماضی نقلی - التزامی» می‌-
نامیم . اینگونه ماضیهای نقلی - التزامی در قدیم فراوان بوده‌اند . یکی آنهایی هستند که
با اسم مفعول بلند ساخته می‌شده‌اند مانند رفته‌است . دیگر آنهایی که با اسم مفعول
کوتاه وجود می‌آمده‌اند مانند رفتست ماضی‌های هر دو نوع بنا این فعلهای معین
وجود می‌آیند :

۱ و ۲ - با ام ، ای ، است ... مانند رفته‌ام ، رفته‌ای . ۳ و ۴ - با هستم ، هستی ،
هست ... مانند دیده هستم ، دیده هستی ... و دیده‌هستم ... این چهار نوع بیشتر برای
ماضی نقلی اخباری بکار می‌روند .

۵ و ۶ - با بوم ، بوی ، بود ... به فتح واو . مانند رفته بوم ، رفته بوی ... آمد بود .

۷ و ۸ - با باشم ، باشی ، باشد ... مانند رفته باشم ، رفته باشی ... خورد باشند .

این چهار نوع اخیر بیشتر برای وجه التزامی مورد استعمال داشته‌اند .

۹ - با دارم ، داری ، دارد ... مانند آورده دارم ، آورده‌اند .

۱۰ - با استم ، استی ، است ... مانند رفتستم ، رفتستی ... نرسیدست ، شدست .

که این نوع فقط با اسم مفعول کوتاه ساخته می‌شده است . بنابراین ماده قسم ماضی
نقلی - التزامی داشته‌ایم که امروز از آنها دونوع باقیمانده است یکی عبارتست از
رفته‌ام که برای وجه اخباری است و ماضی نقلی نام دارد و دیگری رفته باشم که برای
وجه التزامیست و ماضی التزامی نام دارد .

از اینها آنهایی که با معین هست، هستم و بوم، بوی ... ساخته می‌شده‌اند در قرن پنجم و ششم از بین رفته‌اند. باتمام این نه‌قسم «به» و «ای» و «همی» و «می» (خواه با فاصله از فعل و خواه بی‌فاصله از آن) نیز می‌آمده است مانند بخواستست، برفت بود. بگفت باشند، برفته‌ام، برفته باشم، رفتستمی، رفته باشمی، میرفته باشد، میرفته است و همی... رفته است، می... رفته است^۱ که دست‌کم ۳۶ شکل دیگر به‌شکل‌های سابق اضافه می‌شود که از اینها امروز فقط يك شکل میرفته‌ام، میرفته‌ای... باقی‌مانده است که خود فعل جداگانه بشمار می‌رود و امروز نیز مانند قدیم نمی‌توان آن‌را گونه‌ای از ماضی نقلی - التزامی شمرد.

اینک مثال برای این نمونه‌ها در آثار قدیم :

آنها که مجرد از «به» و «می» هستند : باز اگر از قبل سپرز آمده بود آن نیز به‌باب سپرز یادکنیم (هدایة المتعلمین چاپ دکتر متینی ص ۴۵۵). هر که با من حرب کند با خدای آسمان کرده بود (تاریخ بلعمی لازار بند ۴۸۳). چون از شب سیکی شده بود که او آن وقت و من به‌بالین اونشسته باشم ... شما درآئید (تاریخ بلعمی لازار بند ۴۸۱). شما چه می‌گوئی که به‌حق است یا نیست اندر تورات نام او و ذکر اودیده هستی ایشان گفتند که مادر تورات دیده‌ایم (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۴۸۲). مارا خود محنت افتاده هست (تاریخ سیستان لازار بند ۴۸۲). هنوز روز به‌قدر کثیر کشتن مانده هست (تاریخ سیستان لازار بند ۴۸۲). گفت که ممکن است که امروز پادشاه ما را نیت با رعیت بدگشتست (مرزبان‌نامه ص ۲۰ تصحیح قزوینی). قیصر گفت اگر این کار تو کرده‌ای به‌هر يك کس که تو آورده باشی ده‌هزار دینار بدهم (دارابنامه بیغمی ص ۵۲۲ ج ۲) آورده باشی به‌معنی بیاوری: شاه‌سرور عجب‌ماند که این کار که کرده باشد (دارابنامه بیغمی ج ۱ ص ۱۳۱) یعنی که کرده است.

خیز شاها که امیران جهان آمده‌اند
هدیه‌ها دارند آورده فراوان و نثار
(فرخی)

مثال برای ماضی‌های نقلی - التزامی از اسم مفعول کوتاه از بند ۴۸۵ لازار از کتاب الابنیه :

برفت بود، خورد باشند، آمد باشند، کرد باشی، میگفت باشند، بسوخت باشد.
مثال برای ماضیهای نقلی - التزامی مصدر به «به»:

رنگ و روی که از حال خویش بشده بود باز جای آرد (الابنیه لازار بند ۴۳۷). برفت بود (الابنیه لازار بند ۴۸۵). بشناخته بی (طبقات الصوفیه خواجه عبدالله بند ۴۸۳ لازار). جزوی نخست بنهادست (زاد المسافرین لازار بند ۳۸۹). بنگاشتست (زاد المسافرین لازار بند ۴۸۰). پس اگر طبیعی مجلد اول از قانون بدانسته باشد (به‌معنی بداند)، پس او را به‌اربعین کشد اهل اعتماد بود (چهارمقاله ص ۱۱۱) بگفت

۱- بعضی از این انواع را در متون قدیم ندیده‌ام اما به‌قرینه انواع دیگر میتوان وجود آنها را حدس زد.

باشند (الابنيه لازار بند ۴۸۵) . بسوخت باشد (الابنيه لازار بند ۴۸۵) . ليك اين علم در شهر بودی و امروز در میدان بداشته‌اند (سبك عيار ج ۳ ص ۲۴۲) و فرمود تا هر جامه زر را يك بالش زر بداده‌اند (جهانگشای جوينی ج ۱ ص ۵۹) .

مثال برای ماضیهای «نقلی - التزامی» همراه با پسوند «ای» :

بی‌آنکه پیش از خون اسهال صفرائی بوده بودی (هدایة المتعلمين لازار بند ۴۷۲) . اگر نه آنستی که امیر باجعفر قانعست یانه آن دل و تدبیر و رای که‌وی دارد همه جهان گرفتستی (تاریخ سیستان نقل از سبك شناسی ج ۱ ص ۳۵۰) . خواهندی که ایشان از مدینه بیرون رفته باشندی (تفسیر کمبریج لازار بند ۴۷۲) . اگر این آیت نیستی قاضیان هلاک شده‌اندی (تفسیر کمبریج لازار بند ۴۷۲) .

مثال برای ماضی‌های نقلی - التزامی همراه «می» و «همی» :

وهورنگ پسر کورنگ زنگی که بر جنگ تو می‌آمده است به قتل آورده و تاول ایشان را نیکو عزت داشته‌ای (دارابنامه بیغمی ج ۱ ص ۲۵۷) . برادرم مرده است و این برادرزاده‌ام پیش من می‌آمده است حرامیان مالش را برده‌اند (همان کتاب ص ۵۸) . جزوی نخست بنهادست دو دیگر و سدیگر جزو به ترتیب همی نهادست بریکدیگر با روزگار تا این عالم کرده شدست (زادالمسافرین لازار بند ۳۸۹) .

و فرمود که چون او در مدت عمر دراز خویش این هوس را در دماغ می‌پخته باشد و چنین فرصتی می‌جسته (جهانگشا ص ۱۶۶ مثال نقل از سبك شناسی ج ۳ ص ۵۹) . و کسان ایشان که در خانه مانده باشند مؤنتی که به وقت حضور می‌داده باشند برقرار باشد (جهانگشا به نقل از سبك شناسی ج ۳ ص ۵۹) .

این نوع ماضی التزامی که بهار آنها را ماضی مشکوک نامیده امروز هم در افغانستان رایجست :

«جمله به سی‌چهل نوع از نظر معنای مختلف که جمله‌ها می‌داشته باشد تقسیم شده» (محمد نسیم نکهت دستور معاصر دری ص ۶) .

بطلمیوس ... قطر شمس هم بدان اندازه همی معلوم کردست از کسوفها (التفهیم لازار بند ۳۸۹) .

البته این ماضیهای «نقلی - التزامی» که با همی و می می‌آمده‌اند نوع خاصی از فعل را بوجود می‌آورده‌اند که گاهی دارای نامی جداگانه است . مثلاً ما امروز نمونه «میرفته است» را ماضی نقلی استمراری می‌گوئیم .

دنباله دارد